

ایران جهانی شدن و طرح خاورمیانه‌ی بزرگ

گفت‌وگو با شاپور رواسانی*

گفت‌وگواز ناهید خیرابی

آثار کلاسیک ادبی، سیاسی و اقتصادی؟
بله و برای اینکه آمریکا کوشش می‌کند در این منطقه یک قشر کتاب‌خوان روشنفکر و نویسنده در جهت ادبیات و تفکرات غربی، ایجاد و تقویت شده و توسعه پیدا کند. این نکته نشان می‌دهد که این طرح فقط یک طرح اقتصادی و سیاسی نیست، بلکه روی نقاط فرهنگی هم حرکت می‌کند. مطالب منتشر شده در مطبوعات تا این زمان بیانگر آن است که می‌خواهند ترکیه را به عنوان مدل و الگو قرار بدهند. هدف این است که کشورهای عربی کوشش کنند، نحوه‌ی برخوردی که در ترکیه وجود دارد رواج پیدا کند. ظاهراً گفته می‌شود که در این روند اصلاحات ۲۲ کشور عربی، ترکیه، اسرائیل، پاکستان و افغانستان شرکت داده خواهند شد. همچنین گفته شده که در ماه آوریل امسال کنفرانسی در استانبول تشکیل خواهد شد که در این کنفرانس نمایندگان آمریکا، نظریات کاخ سفید را به تفصیل مطرح خواهند کرد و از نظریات نمایندگان کشورهای مذکور مطلع خواهند شد و این کنفرانس را همان موسسه همیاری دموکراسی که در آمریکا به وجود آمده، تشکیل خواهد داد.

و در ارتباط با ایران؟

فعلاً نام ایران در این طرح نیامده است، ولی طبیعتاً دامنه‌ی بحث‌ها به ایران هم کشیده خواهد شد و ممکن است عدم طرح ایران فقط یک مسأله‌ی تاکتیکی باشد. باید توجه داشته باشیم که اگر چنین کنفرانسی ترتیب داده بشود و نتایج آن در منطقه به اجرا درآید، به اجبار در اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران هم موثر خواهد شد.

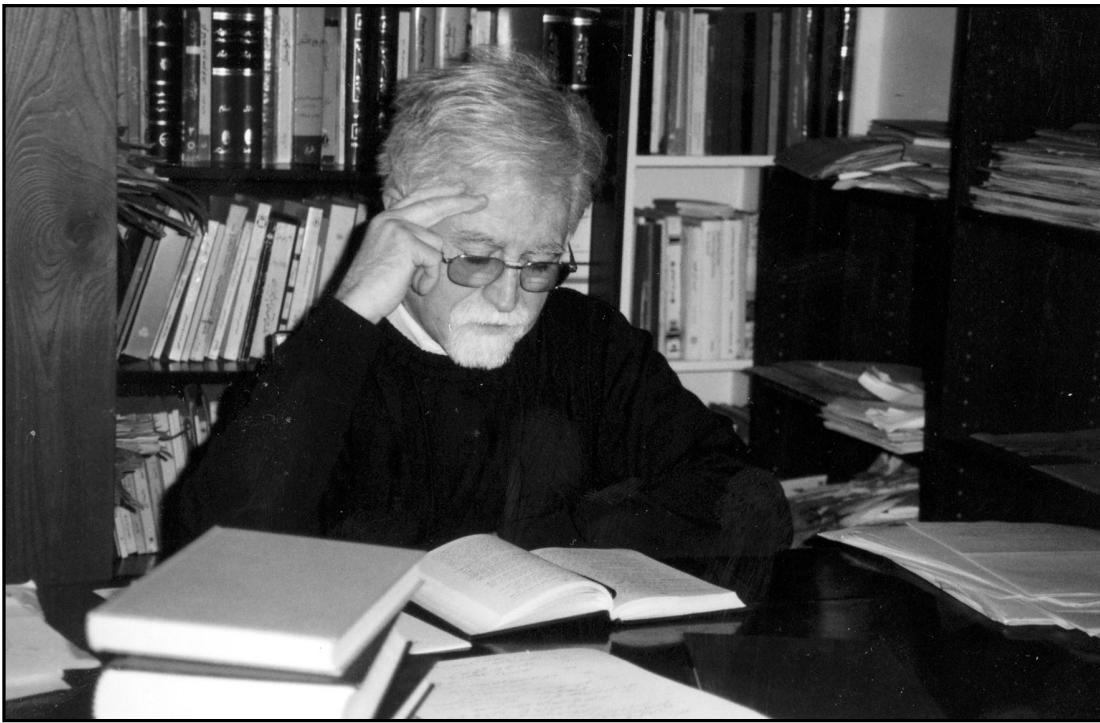
این سازمان طی ۲۴ سال تأسیس خود در ایران هم در زمینه‌های مختلف فعال بوده است؟

برای درک فعال بودن یا نبودن آن، باید با دقت کافی آنچه را که حداقل در ده سال گذشته در صحنه‌های سیاسی ایران رخ داده است، تعقیب کنیم. در صحنه‌ی سیاسی ایران مسأله‌ی اصلاحات مطرح شد، ولی تمام افرادی که در مورد اصلاحات صحبت کردند، به هیچ وجه یک تعریف دقیق از اصلاحات که ضمناً مسأله‌ی اقتصاد را هم در بر بگیرد، ارائه ندادند. آنها حداکثر به مسأله‌ی فرهنگی و سیاسی قناعت کردند. نکته‌ی دیگر اینکه در ایران صحبت از ورود به سازمان تجارت جهانی می‌شود و در این بحث باز هم مسأله‌ی اقتصاد نئولیبرال مطرح است. چرا؟ چون وقتی می‌گویند جهانی شدن یا جهانی سازی، ما باید خودمان بپرسیم که چه چیزی جهانی می‌شود و کدام شیوه‌ی تولید یا نظام اجتماعی را جهانی سازی می‌کنند؟ با توجه به آنچه که در سطح جهان می‌گذرد و ما می‌بینیم، این جهانی شدن یا جهانی سازی، چیزی جز انکشاف سرمایه‌داری و امپریالیزم سرمایه‌داری نیست. متأسفانه در مملکت ما تعداد زیادی از افرادی که در این بحث شرکت می‌کنند، از به کار بردن پسوند سرمایه‌داری خودداری می‌کنند و در اکثر مقالات و نوشته‌ها مسأله را به مسأله‌ی فرهنگی یا سیاسی محدود می‌کنند و یا اینکه مسأله‌ی اقتصادی بدون رابطه با فرهنگ و سیاست مطرح می‌شود و این را محدود و

آمریکا در تلاش است که جغرافیای سیاسی خاورمیانه را پس از تحولاتی که در افغانستان و عراق روی داد، به طور کامل تغییر دهد و این هدف را در چارچوب طرحی با عنوان «خاورمیانه‌ی بزرگ» پیگیری می‌کند، مبنای این طرح چیست و چه اهدافی را دنبال می‌کند؟

طرحی که به نام طرح خاورمیانه‌ی بزرگ آمریکا مطرح شده، ظاهراً بر این اساس است که کاخ سفید ادعا می‌کند که خواهان استقرار مردمسالاری و دموکراسی در منطقه است. البته دعوی اصلی بر روی تعریف دموکراسی است. چون اگر دموکراسی را به معنای سرمایه‌داری تعریف کنیم که تئوری‌های نئولیبرال اقتصاد هم در همین جهت حرکت می‌کند، حاکمیت مردم محدود می‌شود به مسأله‌ی فرهنگی و سیاسی و بخش اقتصاد در اختیار یک اقلیت قرار می‌گیرد و وقتی بخش اقتصاد در اختیار اقلیت قرار گرفت، بنابراین حاکمیت مردم همچنان که تاریخ در همه‌ی کشورها نشان داده، متزلزل خواهد شد. در حالی که اگر ما دموکراسی را به معنای واقعی خودش یعنی مردمسالاری قبول کنیم، این مردمسالاری اقتصاد را هم در بر می‌گیرد. یعنی حاکمیت و مالکیت مردم تجزیه‌ناپذیر و انفکاک‌ناپذیر خواهد بود و جامعه اعمال حاکمیت و مالکیت می‌کند. این درست نقطه‌ی مقابل تعریف سرمایه‌داری از دموکراسی و مردمسالاری است. به طوری که همه‌ی سیاستمداران آمریکایی آشکارا در نوشته‌هایی رسمی و غیررسمی و عنوان می‌کنند و بر آن تأکید دارند خواستار استقرار آن نوع دموکراسی در خاورمیانه هستند که از نظر اقتصادی روی تئوری‌های نئولیبرال حرکت کند. نکته‌ی دیگری که لازم است بیان شود این است که در سال ۱۹۸۰ در آمریکا سازمانی به وجود آمد که به آن سازمان همیاری دموکراسی و یا همیاری دموکراسی ملی می‌گویند. علت تشکیل این نهادها که در ظاهر به صورت سازمان‌های غیردولتی (NGO) ها تشکیل شده‌اند، ولی بودجه‌اش را دولت تأمین می‌کند، این است که بعد از اینکه رسوایی‌های سازمان جاسوسی آمریکا در مورد کودتاهایی که در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ترتیب می‌داد، علنی شد، سیاستمداران آمریکا به این نتیجه رسیدند که کاری را که این سازمان جاسوسی به طور مخفی انجام می‌داد، ما می‌توانیم به نام دموکراسی علنی انجام بدهیم. به همین جهت در سال ۱۹۸۰ گروه‌هایی به این اسم در آمریکا تشکیل شدند که با هم همکاری دارند و عنوان آنها سازمان همیاری دموکراسی است که در بعضی از مطبوعات سازمان همیاری دموکراسی ملی خوانده می‌شوند. به همین جهت در دهه‌های اخیر آمریکا از جانبداران خود در همه‌ی کشورهای دنیا، تحت عنوان دموکراسی حمایت می‌کند و جالب اینجاست که طرحی که برای خاورمیانه داده شده، اصولش تا جایی که علنی شده این است که آمریکا می‌خواهد یک بانک توسعه‌ی خاورمیانه در منطقه درست بکند و البته با شرکت اسرائیل و در کنار آن یک بازار مشترک باز هم با شرکت اسرائیل. جالب اینجاست که گفته می‌شود که قرار است آثار کلاسیک غرب به مقدار زیادی به عربی ترجمه بشود و...

ما نمی‌توانیم
از حقوق بشر
طرفداری بکنیم
ولی با سرمایه‌داری
مخالفت نکنیم
بگویم حقوق بشر
و بعد
از تئوری اقتصادی
نئولیبرال
دفاع کنیم
در حقیقت
این دو
با هم
در تضاد هستند



منحصر می کنند به ورود به ساز تجارت جهانی که این غلط است.

چرا؟

چون این طرح خاورمیانه بخشی از برنامه ی جهانی سازی است. پشت این طرح خاورمیانه ایجاد یک طبقه ی به اصطلاح سرمایه دار محلی وابسته به استعمار مطرح است که در حقیقت می شود گفت خصوصی سازی سرمایه داری و یا خصوصی سازی آمریکایی. بدون خصوصی سازی در هر کشوری سازمان تجارت جهانی قادر به اجرای برنامه هایش نخواهد بود. در همین رابطه سازمان تجارت جهانی و بخش خصوصی، بدون اینکه کشورهای سرمایه داری بزرگ بر منابع نفتی مسلط باشند باز هم قادر به اجرای برنامه هایشان نخواهند بود. بنابراین مسئله ی سلطه بر منابع نفت و خصوصی سازی به منظور ایجاد طبقه ی وابسته به استعمار است و حرکت آزاد کالا و سرمایه در منطقه یک وحدت را می سازد. این طرح خاورمیانه ی آمریکا، بخشی از جهانی شدن و جهانی سازی سرمایه داری است که در کشورهای مختلف به اشکال مختلف تعقیب می شود.

این انکشاف همان توسعه ی سرمایه داری و در نهایت ماهیت جدید امپریالیزم سرمایه داری است؟

بله؛ چون نظام سرمایه داری از بدو به وجود آمدنش احتیاج به بازارهای خارجی، احتیاج به ورود کالای ارزان و نیروی کار ارزان و احتیاج به فروش کالاها و خدمات تولیدی داشت. یعنی مسئله ی مستعمرات و کلونیالیزم از بدو سرمایه داری به وجود آمد. نه اینکه سرمایه داری به مرحله ای برسد و بعد کلونیالیزم بیاید. این ذات سرمایه داری است. الان هم بدون غارت منابع نفتی و بدون حضور بخش خصوصی در مستعمرات و کشورهای عقب نگه داشته شده، نظام سرمایه داری در اروپا و آمریکا و ژاپن قادر به ادامه ی حیات نیست.

البته فروپاشی شوروی هم در این مسئله بی تأثیر نبوده است.

بله؛ بعد از فروپاشی شوروی، فرصتی به دست آمده که آمریکا می خواهد قدرت های خود را تثبیت بکند. در خاورمیانه با توجه به تضادهای طبقاتی، اجتماعی و فرهنگی که از شمال آفریقا شروع می شود و تا عراق حرکت می کند، اینها احساس می کنند که هنوز در این منطقه یک طبقه ی وابسته به استعمار که قدرت کافی داشته باشد و بتواند همه ی بحران های منطقه را کنترل کند، موجود نیست. به همین جهت هم این برنامه ی خاورمیانه ی بزرگ آمریکا در جهت به وجود آوردن یک طبقه ی وابسته به استعمار منطقه و طبیعتاً در رابطه با اسرائیل و آمریکا حرکت می کند. اگر در این منطقه، بخش خصوصی قدرت را به دست بگیرد، همان طوری که حتی در روزنامه های آلمانی سال قبل هم مطرح شده بود، مسئله ی خصوصی سازی منابع نفت مطرح است. حتی صحبت این شده بود که یک روزی در ایران هم باید منابع نفت خصوصی باشد. این نشان از یک برنامه ی درازمدت دارد. وقتی بخش خصوصی منابع نفتی منطقه را در اختیار بگیرد، یعنی حضور شرکت های آمریکایی و تثبیت قدرت آنها.

این طرح از چه ابزارهایی برای حصول اهداف خود بهره می گیرد؟

در این رابطه دو نکته در بازار روز مطرح است. یکی مسئله ی مردمسالاری است و یکی مسئله ی حقوق بشر. بیشتر افرادی که این دو واژه را به کار می بردند، از برخورد تاریخی و ساختاری با این واژه احتراز می کنند. برای اینکه اگر مردمسالاری را بشکافیم، یعنی «حاکمیت جامعه». حاکمیت جامعه هم تجزیه پذیر نیست. بنابراین اقتصاد را هم در بر خواهد گرفت. در حالی که در یک تعریف سرمایه داری از حاکمیت جامعه،

اقتصاد کنار گذاشته می شود که آن نقص دموکراسی است. بنابراین سرمایه داری ناقض و نافی مردمسالاری به معنای واقعی آن است و از این واژه و مفهوم سوء استفاده می شود. نکته ی دیگر مسئله ی حقوق بشر است. ببینید در حقوق بشر، وقتی برای بشر حقی قائل می شویم، این حق نه فقط مسائل فرهنگی و سیاسی فرد را در بر می گیرد، یعنی آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی فرهنگی، طبیعتاً بخش اقتصادی زندگی بشر را هم در بر می گیرد، برای اینکه اگر شما نان یک نفر را بگیری، در حقیقت به حقوق او تجاوز کردید، چون حق حیات او را مورد تهدید قرار دادید. بنابراین وقتی ما درباره ی حقوق بشر صحبت می کنیم، باید بدانیم که پایه و اساس حقوق بشر حق حیات بشر است. چون همه ی حقوق برای انسان زنده است، انسان زنده در کنار آزادی های دموکراتیک احتیاج به غذا و نان هم دارد. متأسفانه در بسیاری از نوشته ها مسئله ی نان و آزادی را مقابل هم قرار می دهند. این مقایسه درست نیست. شما همان طوری که نمی توانید بگویید برای زندگی یک انسان آب ضروری تر است یا هوا، همان طور هم نمی توانید بگویید که برای او نان مهمتر است یا آزادی. برای اینکه در زندگی انسان چنانچه هوا یا آب نباشد، فرد از بین رفته است. همان طور هم در یک جامعه ی انسانی اگر آزادی های سیاسی از بین برود، حیات او از بین رفته است. همچنین اگر نان را هم از او بگیرند، باز حیاتش از بین رفته است. بنابراین کسی که بیاید استثمار و استعمار بکند، به هر شکلی از اشکال، به حقوق بشر تجاوز کرده است. بنابراین، امپریالیزم سرمایه دار نافی و ناقض حقوق بشر است در جهت اقتصاد. در نتیجه وقتی حقوق بشر مطرح می شود، ما نمی توانیم از حقوق بشر طرفداری بکنیم، ولی با سرمایه داری مخالفت نکنیم. بگوییم حقوق بشر ولی با امپریالیزم برخورد نکنیم. بگوییم حقوق بشر و بعد از تئوری اقتصادی نئولیبرال دفاع کنیم. در حقیقت این دو با هم در تضاد هستند.

با توجه به نگرشی که به مردمسالاری و حقوق بشر در کشور ما وجود دارد، برای طرح صحیح مسئله چه می توانیم بکنیم؟

یکی از کارهایی که ما می توانیم در ایران انجام بدهیم و شاید وظیفه ی عمده ی رسانه ها باشد، این است که ما مفاهیم واقعی مردمسالاری و حقوق بشر را به سطح آگاه جامعه بیاوریم که لااقل در جامعه ی خودمان این تحریف امکان پیدا نکند.

همان طور که می دانید بخشی از جریان اصلاح طلب، با وجود موضع گیری های مترقیانه اش در عرصه های مختلف حیات انسان و طرح و پیگیری مطالبات مردم در خصوص آزادی، دموکراسی و حقوق بشر ولی نه تنها موضع گیری

**اصلاح طلبان
بحث را
محدود کردند
بر مباحث
مردمسالاری
و آزادی
آن هم در چارچوب
تئوری نئولیبرال
و از طرح
قضیه ی اصلی
کنار رفتند**

اقتصادی‌شان نئولیبرالی است، حتی آنها از به کارگیری واژه‌ی «امپریالیزم» هم خودداری می‌کنند، چرا؟ دوم اینکه آیا آنها بر اساس خاستگاه طبقاتی‌اشان آگاهانه چنین موضعی را اتخاذ کرده‌اند و یا لاقلاً بخشی از ناآگاهی اینگونه‌اند؟ ما در جامعه با گروه‌های مختلف اجتماعی سر و کار داریم. طبقه‌ی متوسط کشور ما ضمنی که طرفدار آزادی و اصلاحات است، ولی به هیچ وجه نمی‌خواهد مخالف سرمایه‌داری صحبت کند. چون در تضاد با موجودیت اقتصادی خودش قرار می‌گیرد.

یعنی می‌خواهید بگویید که اینها خاستگاه اقتصادی‌شان...

در طبقه‌ی مرفه و ثروتمند و سرمایه‌دار است.

حتی اصلاح طلبان؟

بله. محض یادآوری مطرح می‌کنم، وقتی مسئله‌ی اصلاحات مطرح شد، یکی از شخصیت‌های محترمی که در اصلاحات نقشی دارند و داشتند، تحت عنوان «گرانیکاه اصلاحات» مقاله‌ای منتشر کردند، که راهنمایی می‌کرد. در همان تاریخ من هم مقاله‌ای منتشر کردم و نوشتم که معده‌ی گرسنه‌ها، گرانیکاه اصلاحات است. اگر این جنبش اصلاح طلبی مبرم‌ترین مشکل جامعه‌ی ما را که فقر مادی جامعه است نادیده بگیرد، دچار اشتباه شده است. من منکر فقر فرهنگی و سیاسی نیستم ولی فقر اقتصادی را نمی‌شود نادیده گرفت. اگر فقر اقتصادی باشد، شما نمی‌توانید در مورد اعتلای فرهنگی و سیاسی صحبتی بکنید. این یک اجبار طبیعی است که هر انسان به آن دچار است و در همان مقاله پیشنهاد شده بود که اصلاح طلبان باینده مواضع اقتصادی خود را مشخص بکنند. اگر اصلاح طلبان آمدند و خواست اکثریت ملت ایران را مطرح کردند و از مشکلاتی مانند بیکاری، تورم، فقر، شکاف طبقاتی صحبت کردند و علل آنها را پیدا کردند و خواستند با علل اینها برخورد بکنند، در آن صورت توده‌ی مردم هم گوش شنوایی برای شعارهای این گروه خواهند داشت. اما اگر بحث را محدود کردند بر مباحث مردمسالاری و آزادی آن هم در چارچوب تئوری نئولیبرال و از طرح قضیه‌ی اصلی کنار رفتند، طبیعی است که مردم هم به حرف‌های این آقایان اعتنایی نخواهند کرد. این اتفاقی است که ما شاهد آن بودیم.

بر این اساس، شما انقلاب ۵۷ مردم ایران را ناشی از حل نشدن کدام تضادها می‌دانید. و اصلاً شعارها و درخواست‌های مردم که در آن رژیم برآورده نمی‌شد، در نتیجه‌ی بحران و وضعیت انقلابی را در کشور پدید آورد که برای عملی شدن این درخواست‌های مبرم انقلاب به وقوع پیوست، کدام‌ها بودند؟

اقتصاد، فرهنگ و سیاست یک کل واحد را درست می‌کنند و هر کس بخواهد که منکر یکی از این جنبه‌ها شود، منکر بقیه هم شده است. این یک مطلب عام است که متأسفانه خیلی‌ها به آن توجه ندارند. در دوران سلطنت پهلوی، به خصوص سال‌های آخر، آنچه که به شدت سرکوب می‌شد، آزادی‌های سیاسی بود که تعداد زیادی از روشنفکران با ارزش در جوخه‌های اعدام از بین رفتند و در زندان‌ها از میان رفتند. اصولاً جلوی رشد فرهنگی گرفته شد. همچنین جلوی یک حرکت سیاسی آزادانه گرفته شد. دیگر اینکه، از نظر اقتصادی هم جامعه‌ی ما تحت سلطه‌ی رژیم وابسته به استعمار و خانواده‌هایی قرار داشت که تنها منافع خودش را تأمین می‌کردند. درست است که ممکن است طبقه‌ی متوسط یک رفاهی را به خاطر درآمد نفت جلوه گر می‌ساخت، اما آن هم ظاهری و بی‌پایه بود. برای اینکه متکی به درآمد نفت بود و شما می‌دانید که درآمد نفت در اختیار ملت ایران نیست. چون بازارهای نفت جهانی است و با کمترین تغییر قیمت نفت، ما دچار بحران می‌شویم و البته وقتی هم گشایشی باشد، خوب گشایشی خواهد بود. آن هم از نظر

در ۲۵ سال گذشته طبقه‌ی جدیدی به وجود آمد که هم در دولت و هم در بخش خصوصی حضور دارد ثروت و قدرت دارد و اکنون نیز قدرت عمده‌ی را از نظر ثروت در اختیار خود گرفته است

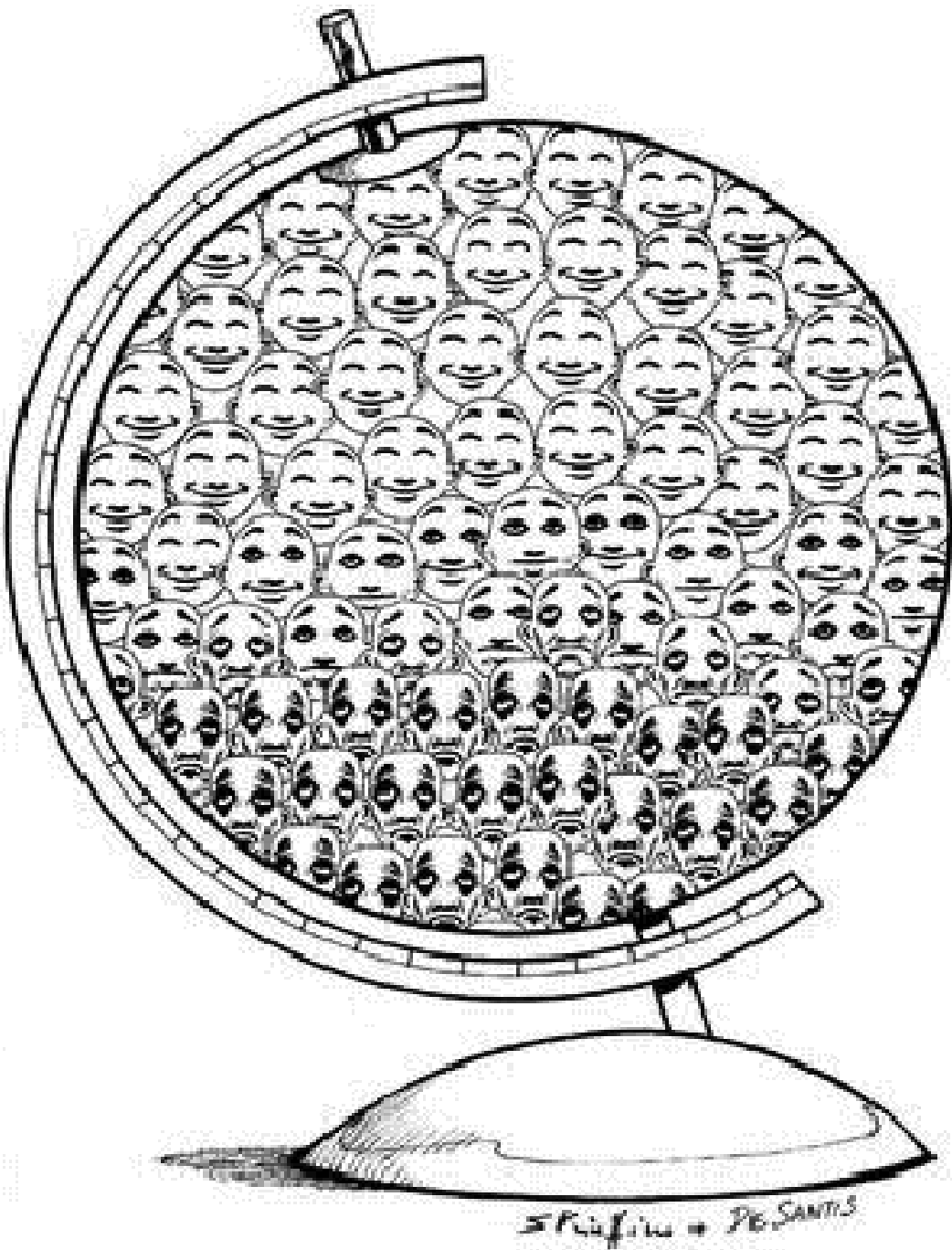
مصرف، نه تولید. به علت اینکه آزادی‌های سیاسی و فرهنگی مردم به شدت سرکوب شده بود، آن رفاه نسبی هم که به بعضی از بخش‌های متوسط داده می‌شد، جامعه را راضی نمی‌کرد. انقلاب انجام گرفت به خاطر اینکه جامعه اعمال حق حاکمیت و مالکیت بکند. یعنی مردمسالاری را به معنای دقیق خودش در همه‌ی رشته‌ها اعمال کند. به همین جهت بود که انقلاب ۵۷ صورت گرفت.

شیوه‌ی تولید مسلط را در رژیم گذشته چگونه ارزیابی می‌کنید؟

شیوه‌ی تولیدی که قبل از انقلاب وجود داشت، ریشه‌هایش برمی‌گردد به ماقبل. یعنی به همان دوره‌های اواخر صفویه و قاجار. از زمانی که ایران با بازار جهانی سرمایه‌داری رابطه برقرار کرد، از همان قران ۱۹ و ۲۰، در ایران طبقه‌ای به وجود آمد که تا آن تاریخ در ایران وجود نداشت و آن طبقه وابسته به استعمار سرمایه‌داری است. قبل از اینکه ایران وارد بازار جهانی بشود، در داخل ایران سرمایه‌ی تجاری مسئولیت توزیع کالا بین نواحی مختلف ایران را برعهده داشت. برحسب داده‌های جغرافیایی و یا صنعتی محصولات مبادله می‌کرد. اما وقتی ایران وارد بازار جهانی شد، کالای خارجی در همه‌ی شهرها عرضه می‌شد و سرمایه‌ی تجاری مقدار زیادی از زمینه‌ی فعالیت خود را از دست می‌داد. بازار خارج طالب محصولات خاصی از ایران بود، مثلاً تریاک. بنابراین سرمایه‌ی تجاری تجزیه شد و بخش عمده‌ی آن به طرف صادرات و واردات جذب شد. یعنی یک رابطه‌ی خاص با خارج به وجود آمد. بخش کوچک آن به تدریج تبدیل شد به توزیع کننده‌ی کالای خارجی و یا جمع‌آوری کننده‌ی محصولات داخلی برای صدور به خارج. این طبقه به وجود آمد که در دوران مشروطه حضور و وجود این طبقه یعنی تجار را که خواستار حفظ مالکیت خصوصی در مقابل استبداد دربار بود، شاهد هستیم. در مشروطه توافقی بین طبقات مختلف انجام گرفت. یعنی سرمایه‌ی بزرگ تجاری، اشراف، دربار و سیاست‌های خارجی که روی ایران نظر داشتند. از همان تاریخ در ایران شیوه‌ی تولیدی رشد که به آن شیوه‌ی تولید مستعمراتی می‌گوییم. این شیوه‌ی تولید به این معناست که چرخه‌ی تولید در داخل کشور نیست و به طور عمده وابسته به خارج است. چرخه‌ی توزیع هم وابسته به خارج است. سرمایه‌های خارجی نفوذ پیدا کرده‌اند. فرار سرمایه به وجود آمد.

در بخش سیاسی، فرهنگی، اداری و نظامی چه اتفاقی افتاد؟

در همین جهت در بخش سیاسی، فرهنگی، اداری و نظامی هم طبقه‌ای به وجود آمد که به آن می‌گوییم طبقه‌ی وابسته به استعمار. به اتکای این طبقه‌ی وابسته به استعمار بود که کودتای ۱۲۹۹ انجام گرفت و رضا شاه حاکم شد تا بتواند دیوار محافظتی را به وجود بیاورند. این دیوار محافظتی را انگلستان بعد از انقلاب اکتبر به دور شوروی آن موقع ایجاد کرد. مثلاً در فنلاند ژنرال مانرهایم آمد، در ترکیه مصطفی کمال آمد، در لهستان همین طور. در ایران هم بایستی رضا خان می‌آمد. بعد البته بگذریم که انگلستان و شوروی با هم کنار آمدند و سازش کردند، ولی دولتی که رضا شاه بر سر کار آورد، به اتکای طبقه‌ی وابسته بود که با انگلستان همکاری می‌کرد. بعد از شهریور ۲۰ هم این طبقه به حیات خود ادامه داد. در دوران سلطنت پهلوی دوم هم به حیات خودش ادامه داد، با تغییراتی که در داخل طبقه به وجود می‌آمد. وقتی که انقلاب ۵۷ انجام گرفت، از نظر سیاسی تغییراتی پیش آمد. یعنی برای اولین بار در ایران ما جمهوری داریم و دیگر سلطنت نداریم. از نظر فرهنگی تغییرات وسیعی به وجود آمد. پیامد این امر این است که مردم به دیانت و اسلام توجه کنند و به فرهنگ‌های



بومی و ملی خودشان و گذشته‌ی تاریخی خودشان. اما با این وجود شیوه‌ی تولید تغییر نکرد. روابط و نظام اقتصادی باقی ماند و چون این نظام اقتصادی باقی ماند، در دامن آن، یعنی شیوه‌ی تولید مستعمراتی، در ۲۵ سال گذشته طبقه‌ی جدیدی به وجود آمد که هم در دولت و هم در بخش خصوصی حضور دارد، ثروت و قدرت دارد و اکنون نیز قدرت عمده را از نظر ثروت در اختیار خودش گرفته است.

اینها متکی به کدام شیوه‌ی تولید هستند؟

شیوه‌ی تولید مستعمراتی. جالب اینجاست که بیشتر، وابستگان این طبقه‌اند که خواستار ورود ایران به سازمان تجارت جهانی‌اند. در مورد اقتصاد ایران صحبتی نمی‌کنند. مگر در جهت منافع سرمایه‌داری و از دموکراسی و مردمسالاری هم همان مسئله‌ی محدود فرهنگی و سیاسی را می‌فهمند و به شدت هم شایق هستند که هرچه زودتر عضو سازمان تجارت جهانی بشوند و همین بخش‌ها هستند که جانبدار جلب سرمایه‌های خارجی به ایران هستند. البته من متهم نمی‌کنم همه‌ی کسانی را که طرفدار جهانی‌سازی و چی و چی هستند، چون عده‌ای روی صداقت، روی پاک‌ی، روی خوش قلبی و روی عدم اطلاع جانبداری می‌کنند و امیدوارند که واقعاً اشتغال و سعادت برای ایران پیش بیاید.

در این مباحث به خصوص در مواضع اقتصادی، اصلاح طلبان و محافظه‌کاران چه تفاوتی با هم دارند؟

در واقع، زیاد تفاوتی با یکدیگر ندارند. بخشی که گفتم در هر دو جناح حضور دارند. این دو جناح که هست بیشتر دعوای و برخوردهایشان محدود می‌شود به مسائل سیاسی و یا مسائل فرهنگی...

البته محافظه‌کاران همواره دم می‌زنند از اقتصاد و اقتصاد...

اجازه بدهید. کسی که از بحران اقتصادی صحبت می‌کند و از فقر عامه و شکاف طبقاتی سخن به میان می‌آورد، زمانی می‌شود حرف او را جدی گرفت که علل این مشکلات را مطرح کند و بعد برای آن علل برنامه بدهد. وگرنه دلسوزی صادقانه خیلی خوب است، جالب است؛ ولی حل مسئله نیست. بنابراین آن جناحی که می‌گوید من جانبدار ارزش‌ها هستم و می‌خواهم فقر عامه و شکاف طبقاتی را برطرف بکنم و مطالب اقتصادی مطرح می‌کنند، باید اول به یک سؤال جواب بدهد که «شیوه‌ی تولید مسلط» در ایران چیست؟ خوب، بررسی باید علمی باشد. وقتی به این سؤال جواب دادند، بعد در چارچوب شیوه‌ی تولید باید ببینیم امکانات ما، اجبارهای ما، نقطه ضعف‌های ما و علل آن چیست تا بتوانیم آنها را برطرف کنیم. به همین دلیل است که از طرف محافظه‌کاران درباره‌ی مسائل اقتصادی، صحبت فراوانی می‌شود، ولی از توجه به علل آن جایی چیزی مشاهده نمی‌شود.

با توجه به پیشروی محافظه‌کاران و تصرف مجلس در جریان یک انتخابات فرمایشی، یعنی صورت گرفتن محافظه‌کاران که به زودی لابد قوه‌ی مجریه را هم در اختیار خواهند گرفت، الان وضعیت کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ یعنی با توجه به درخواست‌های انقلاب ۵۷ یعنی آزادی، عدالت اجتماعی و استقلال که از صد سال پیش تاکنون نیاز مردم بوده و برای تحقق آن هزینه‌های زیادی داده شده و در انقلاب ۵۷ هم با شدت بیشتری مطرح شد، آیا با گذشت بیش از ربع قرن از انقلاب ۵۷، این انقلاب بالاخره به این درخواست‌ها پاسخ داده است؟

وقتی انقلاب انجام گرفت، هدفش آزادی و استقلال بود، به معنای دقیق خودش. آزادی در کشوری حضور و وجود دارد که توده‌ی مردم، افکار عامه نه فقط در جهت سیاسی حرف‌هایشان را بزنند، بلکه دچار استبداد فقر هم نباشند. برای اینکه دستی که

نان می‌دزد، نمی‌تواند آزادی بدهد. چه در روابط خصوصی داخل جامعه و چه در سطح جهانی. یک هدف آزادی بود.

عدالت اجتماعی چی؟

آزادی، عدالت اجتماعی را در بر می‌گیرد. شما اگر به من بگویید آزادی حرف‌هایت را بزن، ولی نانت را نداری، من آزاد نیستم. یعنی آزادی، عدالت اجتماعی را در بر می‌گیرد. جایی که عدالت اجتماعی نباشد، آزادی نیست. همین‌طور استقلال. استقلال به این معناست که هیچ جامعه‌ای تحت سلطه‌ی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه‌ی دیگری قرار نگیرد. وگرنه مستقل نیست. بنابراین در بحث آزادی و استقلال این دو مفهوم کاملاً به هم مربوط می‌شوند و همه‌ی جنبه‌های زندگی را یعنی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را در بر می‌گیرند. انقلابی که انجام گرفت به معنای این بود که آزادی و استقلال به معنای دقیق و وسیع خودش محقق بشود. یعنی در داخل جامعه ما به نظام استثماری هم پایان داده بشود و در سطح جهانی از شر استعمار سرمایه‌داری خارج شده باشد. چون این دو را انجام ندادیم، پیشرفت‌های ما در هر زمینه‌ی دیگری متزلزل، موقت و بحران‌زده خواهد شد. ولی متأسفانه چون از فردای انقلاب روی مسئله‌ی فرهنگی و سیاسی تکیه شد، ولی اقتصاد کنار گذاشته شد، بنابراین مسئله‌ی آزادی و استقلال، از نظر اقتصادی دچار بحران و متزلزل شد. یعنی در داخل کشور ما نتوانستیم آن عدالت اجتماعی را که وعده داده می‌شد، مستقر کنیم. شکاف طبقاتی، بیکاری، فرار سرمایه، فرار مغزها، متأسفانه الان وجود دارد. در سطح جهانی هم موفقیتی نداشتیم. به این دلیل که هنوز که هنوز است بخش عمده‌ی درآمد ایران از فروش نفت خام و گاز طبیعی حاصل می‌شود و این یعنی وابستگی و پیروی از دنیای سرمایه‌داری. در حالی که

آن جناحی که می‌گوید من جانبدار ارزش‌ها هستم و می‌خواهم فقر عامه و شکاف طبقاتی را برطرف بکنم باید اول به یک سؤال جواب بدهد که شیوه‌ی تولید مسلط در ایران چیست؟ از طرف محافظه‌کاران درباره‌ی مسائل اقتصادی صحبت فراوانی می‌شود ولی از توجه به علل آن جایی چیزی مشاهده نمی‌شود

مسئله ی اقتصاد بدون نفت در این کشور مطرح شده و برنامه و هدف این بود که اقتصاد ایران از وابستگی به نفت بیرون بیاید. این در زمان دکتر مصدق مطرح شده بود و راه درستی هم بود، ولی این راه را نرفتیم. چون نرفتیم، بنابراین استقلال اقتصادی هم به دست نیاوردیم. الان، ملاحظه می کنید که واردات بخش عمده ی مصارف داخلی را تأمین می کنند و با پول نفت تغذیه می شوند و اگر روزی روزگاری یک تحریم هایی از نظر وارداتی بر کشور ما اعمال بشود و یا درآمد نفت کم شود، ما دچار وضع اقتصادی بحرانی خواهیم شد. استقلالی نداریم.

بخش اقتصاد قانون اساسی، با وجود کاستی ها و قوانینی که برای هم تزاخم ایجاد می کند، با توجه به سه بخش تعاونی، دولتی و خصوصی، آیا می تواند در صورت اجرا، پاسخگوی برخی نظرات شما باشد؟

ببینید بخش تعاونی متأسفانه مورد ستم قرار گرفت و کنار گذاشته شد. در حالی که شخصیت ها و افرادی که قانون اساسی را می نوشتند به نظر من با یک آگاهی و با یک اطلاعی آن بخش را در این قانون وارد کردند. چون تبدیل یک شیوه ی تولید مستعمراتی به یک شیوه ی تولید انسانی و مترقی کار ساده ای نیست. از مراحل باید بگذرد. شما برای اینکه شکاف طبقاتی را در یک جامعه از بین ببرید، در مراحل اول مجبورید به تدریج و مرحله به مرحله عمل کنید تا این شکاف به تدریج کم، ضعیف و ضعیف تر بشود. تا روزی که فاصله ی پایین و بالا به جایی برسد که از نظر اجتماعی قابل تحمل باشد. با توجه به وضع اقتصادی ایران در سالی که انقلاب صورت گرفت، طبیعتاً برنامه های ناگهانی و اجباری و یکباره نمی توانیم داشته باشیم. به همین جهت آنها که قانون اساسی را نوشتند، بخش تعاونی را پیش بینی کردند که در این زمینه مشارکت مردم از پایین به بالا، نه از بالا به پایین توسعه پیدا بکند. اما متأسفانه این طور نشد. این یکی از نقاط ضعف فعلی جامعه ی ما است.

یعنی اگر به بخش اقتصاد قانون اساسی که در اول انقلاب تدوین شد، عمل می شد، می توانست در جهت ...

به شرطی که دقیقاً عمل می شد. وقتی قانون اساسی تصویب شد، به نظر من می باید همان موقع تعدادی از اقتصاددانان می نشستند و اقتصاد ایران را تعریف می کردند. چون اقتصاد ایران، سرمایه داری کلاسیک نیست، برده داری نیست، فئودالیزم نیست، سوسیالیزم نیست، کمونیزم نیست، یک اقتصاد است با مشخصات، امکانات و ضعف های خودش. بنابراین قدم اول این بود که از خودمان بپرسیم که شیوه ی تولید مسلط ما چیست؟ در این شیوه ی تولید، روابط بین تولید و مصرف، مالکیت، سرمایه ها، نیروی کار و اینها در چه رابطه ای قرار می گیرند؟ بعد این روابط را در رابطه با ساختار فرهنگی، اعتقادی و دینی تعریف می کردیم که یک نظر روشنی درباره ی شکل و ساختار جامعه پیدا می کردیم. وقتی مشخص می شد که شیوه ی تولید مسلط ما چیست، با استفاده از امکانات در جهت رفع ضعف ها قدم برمی داشتیم. ولی این کار انجام نگرفت، هنوز هم که ۲۵ سال می گذرد شما از شخصیت های محترم اقتصادی ایران بپرسید که شیوه ی تولید مسلط در ایران چی هست؟...

جواب نمی دهند.

یا جواب ندارند، حداکثر خواهند گفت سرمایه داری وابسته، که این هم حرفی است کاملاً مبهم و کلی. تا زمانی که به این سؤال جواب ندهیم، هر طرح ۳ ساله، ۴ ساله، ۱۰ ساله و غیره، هیچ منطقی نمی تواند داشته باشد. چون در رابطه با هم نیست. یعنی ما همچنان در نقطه ی اول هستیم.

بهتر است به سؤال اول بازگردیم. به نظر شما بدیل طرح هایی از قبیل طرح خاورمیانه ی بزرگ آمریکا چیست و در کل کشورهای در حال توسعه به خصوص کشور ما

ایران، چگونه می توانند شکاف صنعتی و توسعه ای خود را با کشورهای پیشرفته ی جهان پر کنند، ضمن اینکه در تعامل منطقی و سالم هم با جهان قرار بگیرند؟

ما این امکان را داریم که در منطقه حرکتی را شروع کنیم که نه فقط در جهت منافع جامعه ی ایران، بلکه در جهت منافع تمام ساکنین منطقه و شاید بتوان گفت در سطح جهانی پیش برود. حرکت ما باید هم فرهنگی باشد، هم سیاسی و هم اقتصادی. چون همه در رابطه با هم قرار می گیرند. بحث را از بخش فرهنگی آغاز می کنم، چون شاید توضیح آن راحت تر باشد. توجه کنید به کشورهای از شمال آفریقا تا هندوستان و از آسیای مرکزی تا جنوب خلیج فارس. منطقه ای به این وسعت. مرزهایی که ساکنان این منطقه را از هم جدا می کنند، مرزهایی هستند حداکثر ۱۰۰ ۱۵۰ ساله. چرا؟ به طور مثال جنگ بین الملل اول کشوری به نام سوریه یا اردن یا عراق وجود نداشت. همه امپراتوری عثمانی بودند با شمال آفریقا. خب، این مرزها، مرزهایی هستند سیاسی که اکثراً یا به وسیله ی دولت های خارجی و یا شرکت های نفتی کشیده شده اند. این مرزهای سیاسی موجب شده اند که در داخل واحدهای سیاسی که به وجود آمدند، یک نوع هویت ملی کاذب تبلیغ شود که با هویت فرهنگی و هویت تاریخی آن در این منطقه ی وسیع در تضاد قرار دارد. یعنی موجب تجزیه ی منطقه به ملت هایی که فقط بنیاد سیاسی دارند، خواهد شد و به طور دقیق در مورد هر کدام می شود نشان داد که کی و به چه صورتی این مرزها کشیده شده اند. نکته ی دیگر اینکه در این منطقه از شمال آفریقا ما در معرض یک تبلیغ فرهنگی غلطی قرار گرفته ایم و آن تبلیغ فرضیه های نژادی است. فرضیه ی نژادی آریا، ترک و فرضیه ی نژادی سامی و دیگر فرضیه های نژادی که از اینها منشعب می شوند. اولاً فرضیه های نژادی از نظر بیولوژی و زیست شناسی به کل غلط هستند و بنیادی ندارند. این راحتی علم جدید در مباحث کرموزومی نشان می دهد. همه ی این فرضیه های نژادی به دلایل سیاسی در این مناطق توزیع و پخش و موجب شده اند که یک اولاً آن اشتراکات فرهنگی باستانی به فراموشی سپرده بشود و دیگر اینکه یک نوع خصومت مصنوعی بر اساس هویت ملی کاذب در این مملکت رشد پیدا کند. در نتیجه فرمول قدیمی استعمار یعنی تفرقه بیانداز و حکومت کن، عملی می شود. چنانچه به تاریخ ۱۰۰ ۱۵۰ ساله ی مملکت نگاه کنیم، می بینیم ما بازار اسلحه ی کشورهای بزرگ شدیم. منابع نفتی همه ی ما غارت می شود و بعد استعمار کوشش کرده که در هر منطقه یا واحد ملی یک طبقه ی وابسته به خود را به وجود بیاورد که آن طبقه ی وابسته کاملاً مشخص است که جانبدار فرضیه ی نژادی است. مال ما آریا را دامن می زند و دیگران را... و این موجب می شود که توده های محروم منطقه اولاً از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی منحرف شوند، یعنی در خصومت مصنوعی با هم به سر ببرند و تمام بودجه و منابع مالی و انسانی آنها هم صرف نزاع ها و جنگ ها می شود و در حقیقت ما طعمه ای هستیم برای استعمار سرمایه داری. اگر ما قصد داریم که با استعمار سرمایه داری، از نظر فرهنگی، باید کوشش کنیم که بطلان فرضیه های نژادی را در سطح وسیع مطرح سازیم. این کار مقدور است. ما در تهران جلساتی داشته باشیم از کشورهای همسایه ی آسیایی که لازم هم نیست که دولتی باشند و رسانه ها می توانند این کار را انجام بدهند و یا NGO ها می توانند این کار را انجام بدهند که نشان بدهیم که فرضیه های نژادی غلط است. به اندازه ی کافی هم مدارک علمی هست که نشان بدهد این فرضیه ها غلط هستند. یعنی ما به این ترتیب یک زمینه ای آماده می کنیم برای از بین بردن خصومت های مصنوعی که بین ملت ها در منطقه وجود

جایی که عدالت اجتماعی نباشد آزادی نیست همین طور استقلال در بحث آزادی و استقلال این دو مفهوم کاملاً به هم مربوط می شوند و همه ی جنبه های زندگی را یعنی فرهنگی سیاسی و اقتصادی را در بر می گیرند

دارند. اگر این کار را انجام بدهیم یکی از ابزارهای عمده‌ی استعمار را از دست او گرفته‌ایم و دیگر اینکه اگر در جهت این وحدت حرکت کنیم و دولت‌های منطقه را وادار بکنیم که در این جهت حرکت بکنند دیگر اینها مجبور به عقد قراردادهای نظامی با ناتو و آمریکا نخواهند بود، بودجه‌های کشوری صرف تسلیحات نخواهد شد. پاکستان لازم نیست بمب اتمی بسازد. هندوستان لازم نیست بمب اتمی بسازد. متأسفانه سیاست خارجی کشور ما و اکثر کشورها واکنش است. چیزی مطرح می‌شود، ما جوابش را می‌دهیم. ایران در سطح اقتصادی، به نظر من اولین قدمش این خواهد بود که از ورود به سازمان تجارت جهانی خودداری کند. ایران تا به حال ۱۷ بار تقاضای ورود به این سازمان را داده که تمامی آنها رد شده است. در مطبوعات ایران مطرح می‌شود که آمریکا مخالف است، در حالی که اصل قضیه رقابتی است که بین آمریکا و اروپا وجود دارد. اگر ایران وارد تجارت جهانی بشود، سرمایه‌های اروپایی در ایران همه جا قدرت را به دست خواهند گرفت، از جمله در نفت، و آمریکا نمی‌خواهد نفت در اختیار اروپا قرار بگیرد. به همین جهت اروپا به شدت طرفدار ورود ایران به سازمان تجارت جهانی است که بتواند مرزهای کالایی و سرمایه‌داری خود را آزادانه حرکت بدهد و اطمینان‌هایی داشته باشد. چون اگر ایران وارد سازمان تجارت جهانی بشود، مقررات سازمان تجارت جهانی جنبه‌ی قانونی پیدا می‌کند و به تصویب مجلس می‌رسد و دیگر سرمایه‌های فرانسوی و آلمانی آن وحشتی را که الان دارند، نخواهند داشت و با توجه به جو سیاسی ایران شانس اروپا بیشتر خواهد بود. آمریکا تا زمانی که با اروپا توافق پیدا نکرده مخالفت خواهد کرد. بنابراین مخالفت آمریکا به خاطر ما نیست، به خاطر رقابت با اروپاست.

در شرایطی که در وضعیت کنونی ایران اصلاً آمادگی ورود به سازمان تجارت جهانی را ندارد، چطور این همه برای ورود به این سازمان اصرار می‌شود؟

اگر ما در شرایط کنونی عضو سازمان تجارت جهانی شویم، ورشکست خواهیم شد. برای اینکه اولاً نفت جزء کالاهای سازمان تجارت جهانی نیست که بخش عمده‌ی صادرات ایران است. می‌ماند محصولات صادراتی که مربوط به بخش کشاورزی است. اگر توجه کرده باشید در ماه‌های گذشته بین کشورهای آفریقایی و سازمان تجارت جهانی اختلافی پیش آمد. برای اینکه کشورهای اروپایی و آمریکا سالی چندین میلیارد دلار به کشاورزان و تولیدکنندگان داخلی خودشان یارانه می‌دهند. در این صورت دیگر بحث مزیت نسبی شوخی است. چون به آنها یارانه داده‌اند. یک راه دیگر هم هست، دولت آمریکا به شرکت‌های صادرکننده‌ی خود بخشودگی مالیاتی می‌دهد. می‌گویند این مقررات داخلی من است. به این ترتیب باز هم آنجا شما نمی‌توانید رقابت بکنید. یعنی با این ترفندها راه ورود کالاهایی که در آفریقا و کشورهای ما ایجاد می‌شود را به بازار خودشان عملاً می‌بندند و دعوایی که اروپا با آمریکا داشت سر این بود که آمریکا به کمپانی‌های خودش بخشودگی مالیاتی می‌دهد و بعد ما با غول‌های سرمایه‌داری طرف هستیم. یعنی چند تا بانک اروپایی می‌توانند تمام بورس ایران را بخرند. بنابراین تمام تولیدات ما در اختیار آنها قرار می‌گیرد و در این صورت دیگر استقلال و آزادی یعنی چه؟

با توجه به اینکه ایران و همه‌ی کشورها احتیاج به تعامل جهانی با همه‌ی کشورها دارند، چه فرایندی را می‌توان در پیش گرفت؟

برای اینکه بتوانیم مقابله کنیم، می‌توانیم به دنبال اتحادیه‌ی منطقه‌ای برویم. برای اینکه در داخل اتحادیه‌ی اروپا در

رابطه‌ی بین کشورهای داخل اروپا دیگر مقررات سازمان تجارت جهانی حاکم نیست. ما می‌توانیم با کشورهای همسایه اتحادیه‌ی منطقه‌ای درست بکنیم. باید ببینیم تا حد اکثر ممکن چه ضروریاتی را می‌توانیم در مورد یکدیگر برطرف بکنیم تا یک اقتصاد منطقه‌ای بر مبنای دیدگاه مطرح شده، ایجاد کنیم. نکته‌ی دیگر این است که ما در مقابل جهانی شدن و جهانی‌سازی سرمایه‌داری می‌توانیم از جهانی شدن و جهانی‌سازی دموکراتیک حمایت بکنیم. البته باز هم این به شرایط داخلی برمی‌گردد. به این معنا که ما جانبداری بکنیم از نهضت‌های مردمی که در سطح اقتصاد خواستار اعمال حاکمیت بر مالکیت هستند. البته قبول می‌کنم که با ضرباتی که در حال حاضر به نهضت‌های آزادی‌بخش و رهایی‌بخش و نهضت‌های مترقی در سطح دنیا وارد شده، این نهضت‌ها سازمان ندارند، حرکت ندارند و کاملاً زیر ضربات قرار گرفته‌اند. ولی با توجه به تاریخ می‌بینیم که از همان زمانی که امپریالیزم سرمایه‌داری شروع به رشد کرد، بدیل آن هم در حال رشد بود. یک بدیل آن نهضت‌های کارگری بود در داخل کشورهای سرمایه‌داری، یعنی جنبش‌های سوسیالیستی در داخل این کشورها. یک بدیل آن هم نهضت‌های رهایی‌بخش ضداستعماری بود در خارج البته نهضت‌های داخل کشورهای سرمایه‌داری منحرف شدند و کشیده شدند به همکاری با طبقات و تضعیف شدند.

نهضت‌های رهایی‌بخش هم که سرکوب شدند.

البته قبول می‌کنم، ولی با وجود فقر عمده که مسئله‌ی اساسی است، پایگاه مردمی این نهضت‌ها وجود دارد. خوشبختانه تظاهراتی که اخیراً در آمریکای لاتین علیه جهانی‌سازی انجام گرفته، نشان می‌دهد این تفکر، یک تفکر منحصر و محدود نیست.

با توجه به اینکه در نهضت‌های رهایی‌بخش امر درونی و بیرونی هر دو موثرند و اینکه دیگر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که به هر دلیل عملاً پشتیبان نهضت‌های رهایی‌بخش در جهان بود، اینک وجود ندارد، آیا این نهضت‌ها اصلاً می‌توانند پا بگیرند؟ دوم اینکه گفته می‌شود که دیگر عصر انقلابات گذشته و اصلاحات است که کار را پیش می‌برد، نظر شما چیست؟

ببینید در هر دوره‌ی تاریخی نهضت‌ها راه خود را پیدا می‌کنند. ما در طول تاریخ دو تا نهضت اجتماعی، دو تا انقلاب نداریم که صد درصد شبیه هم باشند و این سخن به این معناست که راه برای انقلاب‌های نوع جدید بسته نیست. ما نباید در گذشته جست‌وجو کنیم. انقلابات به نوع گذشته عملی نیست. چرا راه جدید برای به دست آوردن حاکمیت و مالکیت اجتماع پیدا نمی‌کنیم. یکی از وظایف خطیری که در مقابل روشنفکران هر منطقه در هر دوره‌ای قرار می‌گیرد، این است که با توجه به داده‌های آن دوره، راه حل‌هایی را ارایه بکنند. انقلاب به معنای تفویض حاکمیت و مالکیت از یک اقلیت به اکثریت است.

ولی ممکن است به شیوه‌های خشونت باز نباشد؟

این شیوه‌ها را هر جامعه‌ای پیدا می‌کند.

ممکن است باشد و ممکن است نباشد.

بله، این حرف که دیگر عصر انقلابات گذشته، غیرعلمی است. آیا وقتی که انقلاب اسلامی انجام گرفت، ما الگویی در گذشته داشتیم؟ نه. می‌شود به این شکل گفت که در جامعه‌ای که نارضایتی عام وجود دارد و اکثریتی حاضر نیستند، نظام اقتصادی و سیاسی غیرعادلانه را قبول بکنند، این اکثریت برای اعمال حق حیات در برخورد با مسائل اجتماعی و سیاسی راه خود را پیدا خواهد کرد.



* نویسنده، پژوهشگر و استاد رشته‌ی اقتصاد سیاسی دانشگاه اولدنبورگ، کارشناس امور خاورمیانه

اصل قضیه رقابتی است که بین آمریکا و اروپا وجود دارد اگر ایران وارد تجارت جهانی بشود سرمایه‌های اروپایی در ایران همه جا قدرت را به دست خواهند گرفت از جمله در نفت و آمریکا نمی‌خواهد در اختیار اروپا قرار بگیرد